

# کثرت‌گرایی دینی و «برخی از دیدگاه‌های به یک اندازه درست»<sup>۱</sup> (۱)

میکائیل استنمارک

پگاه جمشیدی<sup>۲</sup>

## چکیده

من در این مقاله جایگزینی<sup>۳</sup> برای رویکرد کثرت‌گرایی که در بحث‌های دوره معاصر در فلسفه دین و الهیات نادیده گرفته شده است را شناسایی و بسط می‌دهم. بر اساس این دیدگاه، برخی و نه همه ادیان بزرگ جهان، «به یک اندازه درست هستند»<sup>۴</sup>، یعنی آن‌ها در جستجو حقیقت و فراهم کردن راه رستگاری، به یک اندازه موفق هستند. این گزینه جایگزین با مشکل رویکرد کثرت‌گرایی، یعنی مسئله پوچی<sup>۵</sup> مواجه نیست. بنابراین، حداقل برای بسیاری از مسلمانان، بلکه احتمالاً برای بسیاری از مسیحیان و یهودیان نیز منطقی‌تر است که به جای پذیرش رویکرد کثرت‌گرایی، از آن گزینه جایگزین استقبال کنند. اینکه آیا این گزینه جایگزین باید بر رویکرد انحصار‌گرایی و شمول‌گرایی نیز ترجیح داده شود، موضوعی است که من در این مقاله به آن نمی‌پردازم.

---

1- European Journal for philosophy of religion , Vol. 1 No. 2 (2009), 21-35

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه خوارزمی.

3- alternative

4- equally correct

5- problem of emptiness

تلاش کلاسیک<sup>۱</sup> برای پرداختن به مسئله تنوع مذهبی در فلسفه دین معاصر، در قالب دفاع از انحصارگرایی، شمول گرایی یا کثرت گرایی صورت گرفته است. در این مقاله من سعی خواهم کرد نشان دهم که گزینه جایگزینی وجود دارد که نادیده گرفته شده است.<sup>(۲)</sup> این موضوع، جایگزینی است که با مشکل مشابه رویکرد کثرت گرایی (که به دلیل محدودیت فضای لازم، در درجه اول فرضیه کثرت گرای جان هیک را در بر خواهد گرفت) وجود ندارد و بنابراین، حداقل برای بسیاری از مسلمانان، بلکه احتمالاً برای بسیاری از مسیحیان و یهودیان نیز منطقی تر است که به جای پذیرش رویکرد کثرت گرایی، از آن استقبال کنند. اینکه آیا باید بر رویکرد انحصارگرایی و شمول گرایی ترجیح داده شود یا خیر، پاسخش از حوصله این مقاله خارج است.

من با پیشنهاد یک سنخ شناسی<sup>۲</sup> که گزینه‌هایی را که معتقدان دینی در موقعیت تنوع مذهبی با آن روبرو هستند فهرست می کند، شروع خواهم کرد. سپس اعتراض وارد بر رویکرد کثرت گرایی؛ یعنی مسئله پوچی؛ که دیدگاه کثرت گرایی را تضعیف می کند، شناسایی خواهم کرد. هدف اصلی این مقاله اشاره به این است که جایگزینی وجود دارد که معمولاً در بحث فلسفی و کلامی مورد توجه قرار نمی گیرد، جایگزینی که می تواند با موفقیت به این ایراد رسیدگی کند.

## • جایگزین‌ها

در آغاز، شناسایی کردن گزینه‌های بالفعلی<sup>۳</sup> که در شرایط تنوع مذهبی داریم، عمل مفیدی است. اگر به تحقیقات قبلی در این حوزه نگاه کنیم، به نظر می رسد که

1- The classic attempt

2- typology

3- actual options

معتقدان مذهبی گزینه‌های زیر را نزد خود دارند. ما می‌توانیم در نتیجه مواجهه با ادیان دیگر گزینه‌های زیر را انتخاب کنیم:

(۱) دین خود را رها کنیم و یکی از این ادیان دیگر را جایگزین آن کنیم. (جایگزین تبدیل)

(۲) دین خود را رها کنیم و تصمیم بگیریم که اصلاً دین نداشته باشیم. (جایگزین طبیعی)

(۳) همچنان به دین خود پایبند باشیم و باور داشته باشیم که فقط آن دین صحیح است. (جایگزین تنها یکی درست است)

(۴) به پایبندی نسبت به دین خود ادامه دهیم و معتقد باشیم که این دین از این ادیان دیگر صحیح‌تر است. (جایگزین یکی درست‌تر است)

(۵) به پایبندی به دین خود ادامه دهیم و معتقد باشیم که بسیاری از ادیان بزرگ جهانی به یک اندازه درست هستند. (جایگزین، بسیاری به یک اندازه درست هستند)

(۶) همچنان به دین خود پایبند باشیم و معتقد باشیم که همه ادیان جهان به یک اندازه درست هستند. (جایگزینی که همه به یک اندازه درست هستند) و یا

(۷) تصمیم بگیریم در مورد هر کدام یک از این گزینه‌های ۱ تا ۶ موضع‌گیری نکنیم. (جایگزین لادری‌گری)

اگر من به‌عنوان یک مسیحی با دین اسلام، بودیسم، هندوئیسم یا هر دین بزرگ جهانی دیگری روبرو شوم، می‌توانم به یکی از آن‌ها، مثلاً اسلام، روی بیاورم. سپس اسلام را دینی می‌دانم که در واقع باید آن را بپذیرم و بر اساس آن عمل کنم. این جایگزین اول است. شاید من در تفاوت‌هایی که به نظر می‌رسد بین ادیان جهان وجود دارد غرق شده‌ام و به این نتیجه می‌رسم که نه مسیحیت و نه هیچ دین دیگری صحیح نیست و بنابراین هیچ دینی ارزش عمل کردن به آن را ندارد. این دومین

گزینه‌ای است که در شرایط تنوع مذهبی می‌توانیم انتخاب کنیم. گزینه سوم این است که علی‌رغم این برخوردها، من همچنان یک مسیحی هستم و معتقدم که دین خودم، یعنی تنها دین من است که درست است و بنابراین همه باید برای مسیحی شدن تلاش کنند. جایگزین سوم اغلب انحصارگرایی نامیده می‌شود. با این حال، در گزینه چهارم، این احتمال وجود دارد که به نظر من، بهترین کار این است که مسیحی بمانیم، اما معتقد باشیم که مسلمان بودن یا عضوی از برخی از ادیان دیگر جهان بودن، کاملاً اشتباه یا نادرست نیست.

گزینه ۵ این است که من به این نتیجه می‌رسم که مسیحی یا مسلمان بودن یا عضوی از سایر ادیان بزرگ جهان بودن به یک اندازه اثر خواهد کرد، یعنی به یک اندازه درست هستند. این رویکرد، کثرت‌گرایی مذهبی یا حداقل دیدگاهی است که جان هیک شاید شناخته شده‌ترین مدافع آن باشد.<sup>(۳)</sup> او آن دیدگاه را این‌گونه تعریف می‌کند: «نامی که به این ایده داده شده است این است که ادیان بزرگ جهان، پاسخ‌های متفاوت انسان‌ها به یک حقیقت متعالی غایی یکسان هستند».<sup>(۴)</sup> اما گاهی کثرت‌گرایی بیشتر بر اساس جایگزین ششم درک می‌شود، به این معنی که من همچنان به دین خود پایبند هستم اما معتقدم که نه تنها ادیان بزرگ جهان، بلکه همه ادیان جهان به یک اندازه درست هستند. گری کسلر (Gary Kessler) می‌نویسد که «بر اساس رویکرد کثرت‌گرایی، همه ادیان راه‌های معتبری برای رستگاری هستند».<sup>(۵)</sup> پل گریفیتس (Paul Griffiths) ادعا می‌کند که «یک نتیجه از همه اشکال رویکرد کثرت‌گرایی در رابطه با رستگاری این است که هیچ منفعتی، تا آنجا که به رستگاری مربوط می‌شود، با تعلق داشتن به یک شکل از زندگی دینی به جای شکلی دیگر، به دست نمی‌آید».<sup>(۶)</sup> چه اینکه هر دوی این دیدگاه‌ها را «کثرت‌گرایی» بنامیم یا نه، تمایز بین دیدگاه «خیلی‌ها به یک اندازه درست هستند» و دیدگاه «همه به یک اندازه درست هستند» مهم است، زیرا دفاع از دیدگاه اخیر بسیار دشوار به نظر

می‌رسد و رویکرد کثرت‌گرایی جان هیک را نباید با آن اشتباه گرفت. آنتونی اف.سی. والاس (Anthony F.C. Wallace) حدس می‌زند که انسان‌ها ۱۰۰۰۰۰۰ دین ایجاد کرده‌اند.<sup>(۷)</sup> شاید او کمی اغراق کرده است، اما با این حال، چگونه ممکن است همه ادیانی که روی زمین وجود داشته‌اند به یک اندازه درست باشند؟ حتی تصور اینکه استدلالی قانع‌کننده برای این نتیجه‌گیری، چگونه به نظر می‌رسد، سخت است. ادعای جان هیک به هر حال مقیدتر است. ادعای جان هیک این است که ادیان بزرگ جهانی، راه‌های نجات هستند. آن‌ها به یک اندازه در تبدیل وجود انسان از خودمحوری به واقعیت محوری موفق هستند.<sup>(۸)</sup> بنابراین، او مدافع دیدگاه پنجم «بسیاری به یک اندازه درست هستند» است.

آخرین احتمال؛ جایگزین هفتم؛ این است که تصمیم خود را در مورد اینکه کدام یک از شش گزینه را باید انتخاب کنیم، به تعویق می‌اندازیم و فکر می‌کنیم که این کار برای ما در شرایطی که در آن قرار داریم، منطقی‌ترین کاری است که انجام می‌دهیم. این دیدگاه لادری‌گری است.

با این حال، دلایلی وجود دارد که به‌طور نسبتاً قاطعانه نشان می‌دهد که چرا برخی از این گزینه‌ها را می‌توان کم‌وبیش بلافاصله رد کرد.

فرض کنید که من به‌عنوان یک مسیحی، مطابق با گزینه اول، اسلام را انتخاب کنم و مسلمان شوم. پس از تبدیل شدن دین من به دین اسلام، هنوز باید تصمیم بگیرم که آیا دین جدید من تنها دین صحیح است یا صرفاً درست‌تر از مسیحیت است. این بدان معناست که جایگزین تبدیل، در مرحله بعد، به گزینه ۳ یا جایگزین ۴ تبدیل می‌شود. جایگزین ۲ بلافاصله منتفی است. جایگزین ۶ نیز منتفی است زیرا من نمی‌توانستم هم‌زمان به اسلام گرویده باشم و موضع‌گیری خودم را در مورد ترجیح دادن اسلام به جای مسیحیت رد کنم. اگر من با دین دیگری در تماس باشم، جایگزین ۶ می‌تواند به یک امکان، تبدیل شود. علاوه بر این، پس از تبدیل، هیچ

امتیازی برای پذیرش جایگزین ۵ یا ۶ وجود ندارد. چرا من به عنوان یک مسیحی باید مسلمان شوم در صورتی که هر دو باید به یک اندازه صحیح در نظر گرفته شوند؟

در مورد جایگزین ۲ چه بگوئیم؟ من آن را جایگزین طبیعت گرایانه می نامم زیرا به این معنی است که وقتی با ادیان دیگری مانند اسلام روبرو می شوم، باید از دین دار بودن دست بردارم و شروع به این باور کنم که هم مسیحیت و هم اسلام و هم همه ادیان دیگر نادرست هستند و بنابراین شایسته تعهد من نیستند. چگونه باید این جایگزین را ارزیابی کنیم؟ آیا به عنوان اتخاذ موضعی معقولانه در نتیجه برخورد با ادیان دیگر است؟ اگر صرفاً بر این حقیقت تمرکز کنیم که ادیان گوناگونی وجود دارند، پاسخ منفی است. من فکر می کنم اگر همین سؤال را در زمینه ای دیگر مطرح کنیم، فهمیدن دلیل آن نسبتاً آسان است. فرض کنید من معتقدم که یک حزب سیاسی خاص بهترین حزب است. با این حال، به نظر می رسد که افراد زیادی وجود دارند که فکر می کنند حزب هایی غیر از حزب من بهترین هستند. آیا این باید دلیل خوبی به من بدهد؛ نه اینکه صرفاً حزب خودم را رها کنم؛ که در واقع شروع به این باور کنم که هیچ حزبی شایسته تعهد من نیست؟ اگر پاسخ مثبت بدهم، بلافاصله در موقعیتی قرار می گیرم که قبلاً در آن بودم، زیرا وقتی صحبت از این دیدگاه جدید می شود (اصلاً نباید عضو هیچ حزب سیاسی باشد) موارد زیادی نیز از افرادی که با من مخالف هستند، وجود دارند. بنابراین من نیز باید این دیدگاه را رها کنم؛ به عبارت دیگر، در یک دور باطل قرار می گیرم که نمی توانیم از آن خارج شویم. بنابراین باید دلیلی غیر از این واقعیت وجود داشته باشد که مردم به مذاهب مختلف یا احزاب سیاسی مختلف پایبند هستند، تا من به عنوان یک معتقد مذهبی یا عضو یک حزب سیاسی به این نتیجه برسم که هیچ دین یا حزب سیاسی اصلاً شایسته تعهد من نیست. تنوع مذهبی فی نفسه دلیل خوبی برای ترک دین و شروع به باور نادرست بودن همه ادیان نیست.<sup>(۹)</sup>

در مورد جایگزین ۷ چطور؟ جایگزین لادری را می‌توان حداقل به دو روش مختلف درک کرد. یا من نسبت به کل طیف دیدگاه‌ها لادری‌گری گر هستم یا نسبت به گزینه‌های ۳، ۴، ۵ و ۶ ندانم گرا هستم. در هر دو مورد، به نظر من، حداقل گاهی روش ما اتخاذ موضعی عقلانی است. جای تعجب نیست که به جز گزینه ۷، بحث در فلسفه دین بر انحصار‌گرایی، شمول‌گرایی و کثرت‌گرایی یعنی جایگزین ۳، ۴ و ۵، متمرکز شده است. با این حال، من ادعا خواهم کرد که حداقل در این موارد ذکر شده یک جایگزین مهم که برای بسیاری از مسلمانان به‌ویژه، بلکه برای پیروان ادیان دیگر، جایگزینی بهتر از رویکرد کثرت‌گرایی باشد، وجود ندارد.

من تاکنون به‌صراحت در مورد یک سؤال بسیار مهم صحبت نکرده‌ام، یعنی این سؤال که دقیقاً ادیان چه چیزی را درست فرض می‌کنند. منظور من از عبارت «درست» در لیست گزینه‌های جایگزین چیست؟ گزینه‌های مشخصی وجود دارد و من نیز دو مورد از این‌ها را انتخاب خواهم کرد، اما فکر می‌کنم اغلب عاقلانه است که آن را برای مردم، بستگی به اینکه کدام دین را تأیید می‌کنند و چگونه دین خود را درک می‌کنند، باز بگذاریم تا خودشان معنای واقعی «درست» را تکمیل کنند.

برای برخی از مؤمنان مذهبی ممکن است درست، مناسب باشد، برای برخی دیگر ممکن است هنجارهای اخلاقی یا رفتار اخلاقی باشد یا همچنین ممکن است رستگاری باشد و برای برخی دیگر ممکن است حقیقت باشد و غیره. افرادی مذهبی وجود دارند که دیدگاه‌های غیر شناختی یا غیر گزاره‌ای نسبت به دین دارند و کسانی نیز هستند که دیدگاه‌های شناختی یا گزاره‌ای نسبت به دین دارند. فهرست گزینه‌ها در مورد این انتخاب خنثی است. با این حال، در فلسفه دین معاصر، تمرکز بر دو مورد از این موارد، یعنی حقیقت یا «موفقیت شناختی»<sup>۱</sup> و رستگاری یا «موفقیت

نجات شناختی<sup>۱</sup> بوده است، بنابراین به عنوان مثال جایگزین<sup>۳</sup> را می توان به دو صورت مختلف بیان کرد:<sup>(۱۰)</sup>

(۳) پس از مواجهه با ادیانی غیر از ادیان خود، ما همچنان به دین خود ادامه می دهیم و معتقدیم که فقط آن دین دارای باورهای دینی واقعی است.

(۳) پس از مواجهه با ادیان دیگر، همچنان به دین خود چنگ زده ایم و معتقدیم که تنها راه نجات این دین، کارآمد است و در واقع به رستگاری منتهی می شود.

ادعای من این خواهد بود که چه جایگزین ها را برحسب حقیقت و چه از نظر رستگاری، توضیح دهیم (الف) یک جایگزین گمشده وجود دارد و (ب) معقول تر است؛ حداقل برای بسیاری از مسلمانان، احتمالاً برای بسیاری از مسیحیان و یهودیان؛ به جای پذیرش رویکرد کثرت گرایی، آن گزینه گمشده را در آغوش بگیرند.

• مشکل دیدگاه جایگزین «بسیاری از افراد به یک اندازه درست هستند».

مشکلی که به نظر می رسد بسیاری؛ اگر نه همه؛ نسخه های رویکرد کثرت گرایی دارند، یافتن «موفقیت ارجاعی»<sup>۲</sup> مشترکی است که همه ادیان تحت پوشش این دیدگاه، قرار است به آن دست یابند. بنابراین چیزی شبیه به چیزی که من «مسئله پوچی»<sup>۳</sup> می نامم ممکن است برای همه آنها به دست آید. من در اینجا فضای لازم برای ارائه چنین موردی را ندارم، اما یک طور که در ابتدای مقاله گفتم، اظهارات انتقادی خودم را به کثرت گرایی هیک محدود خواهم کرد.

هیک معتقد است که عقلانی ترین کار برای مؤمنان دینی در شرایط تنوع دینی این است که به این باور ادامه دهند که واقعیت نامتناهی وجود دارد (که منبع

1- soteriological success

2- referential success

3- problem of emptiness



تجربیات دینی ما است). این باور که «واقعیت نامتناهی، فی‌نفسه فراتر از مفاهیم محدود کاملاً صوری، دست‌کم در سنت‌های بزرگ دینی جهان به گونه‌ای متفاوت تصور، تجربه و پاسخ داده می‌شود.»<sup>(۱۱)</sup> این سنت‌ها شامل یهودیت، مسیحیت، اسلام، بودیسم و هندوئیسم است. ما باید باور کنیم که همه آن‌ها به یک اندازه از نظر نجات شناختی و از نظر معرفتی موفق هستند. هر یک از آن‌ها حقیقت را دنبال می‌کند و راه معتبری برای رستگاری - رهایی هستند و همچنین راه‌های دیگری را ارائه می‌دهند.

تعدادی از مشکلات مرتبط با نظریه جالب هیک در سال‌های اخیر مورد بحث قرار گرفته است. با این حال، سخت‌ترین مشکل، به نظر من، مسئله پوچی<sup>۲</sup> است<sup>(۱)</sup> به نظر می‌رسد ادیان بزرگ جهان ادعاهای متضادی در مورد خدا، واقعیت حقیقی یا غایی دارند. برای برخی از مؤمنان، واقعیت نامتناهی به‌عنوان امری شخصی، دوست داشتنی، قدرتمند و خالق جهان است. برای دیگران، واقعیت نامتناهی امری غیر دوگانه، غیرشخصی، فراتر از دنیای وهمی که در آن زندگی می‌کنیم و می‌اندیشیم و ... است. اگر چنین است، چگونه همه ادیان بزرگ جهان می‌توانند به یک اندازه درست باشند و راه‌هایی به یک اندازه معتبر برای رستگاری ارائه دهند؟

valid paths to salvation if this is the case? Hick's well-know solution to this problem is to appeal to Kant's distinction between reality in itself or *un sich* (noumenal reality) and reality for us or *für uns* (phenomenal reality). Just as my belief that the car over there appears to me to be blue

راه‌حل شناخته شده هیک برای این مشکل، توسل به تمایز کانت بین واقعیت فی‌نفسه یا *un sich* (واقعیت اسمی)<sup>۱</sup> و واقعیت «برای ما»<sup>۲</sup> یا *für uns* (واقعیت پدیداری)<sup>۳</sup> است. همان‌طور که باور من مبنی بر اینکه ماشین آن طرف خیابان، به نظر

1- noumenal reality

2- for us

3- phenomenal reality

من آبی است و اعتقاد شما به اینکه به نظر شما سیاه است با یکدیگر تناقض ندارند چون هر دو می‌توانند درست باشند (چون ماشین به نظر ما این گونه است). به همین ترتیب، عقاید سنت‌های بزرگ جهانی با یکدیگر منافاتی ندارند. برداشت‌های دینی متفاوت از واقعیت از نظر جاهوه، تثلیث، الله، برهمن، شیوا یا تائو تنها در صورتی با یکدیگر تناقض دارند که مؤمنان ادعا کنند که نحوه ظهور و تجربه واقعی توسط آن‌ها با واقعیت آن گونه که فی‌نفسه است مطابقت ندارد، اما هیکن پیشنهاد می‌کند که مؤمنان نباید چنین ادعاهایی داشته باشند.

فرض کنید من فرضیه کثرت‌گرای هیکن را بپذیرم و شروع کنم به این موضوع که اعتقاد من به خدا به‌عنوان خدای شخصی، عادل و دلسوز تنها به این معنا درست است که واقعیت این گونه است که من در آن ظاهر می‌شوم و آن را تجربه می‌کنم، اما چیزی نمی‌گویم، هیچ چیز در مورد اینکه حقیقت یا خدا، فی‌نفسه چگونه هستند. اما چگونه می‌توانم بدانم یا عقلاً این حق را داشته باشم که باور کنم که من و سایر مؤمنان ادیان بزرگ جهان یک چیز را تجربه کرده و در مورد آن صحبت می‌کنیم یا سعی می‌کنیم با عظمتی یکسان رابطه برقرار کنیم یا بینش‌هایی در مورد آن ایجاد کنیم؟

اجازه دهید دوباره به قیاس برگردیم تا مشکل را شناسایی کنیم. من و شما از کجا می‌دانیم که در مورد یک موضوع صحبت می‌کنیم وقتی می‌گویم ماشین به نظر من آبی است و شما می‌گویید که به نظر شما سیاه است؟ پاسخ البته این است که ما هم می‌بینیم که شکل خاصی دارد؛ دارای لاستیک، در، پنجره و غیره است (و در این زمینه است که می‌توانیم اختلاف خود را درک کنیم). اکنون ایده هیکن این است که حتی این برداشت‌ها را نیز باید از نظر پدیدارشناختی درک کرد، یعنی آن‌ها واقعاً چیزی در مورد چگونگی فی‌نفسه ماشین نمی‌گویند، بلکه فقط چیزی در مورد ظاهر آن برای ما می‌گویند. آنچه در واقع باید بگوییم این نیست که فقط

ماشین به نظر من آبی و شما سیاه است، بلکه به نظر می‌رسد که شکل خاصی دارد، لاستیک‌ها، درها، پنجره‌ها و غیره. ما هیچ چیز در مورد چگونگی ماشین به صورت فی‌نفسه نمی‌دانیم، اینکه اگر ما آنجا نبودیم تا آن را مشاهده کنیم و چگونه باید باشد، یک «راز کامل»<sup>۱</sup> است.

شاید بتوانیم با این موضوع زندگی کنیم، چون در موارد بسیاری درباره این ویژگی‌ها توافق داریم، این امکان را نیز برای ما فراهم می‌کند تا آن شیء را به عنوان یک ماشین توصیف و با آن رفتار کنیم. اما مشکل ما در واقع بزرگ‌تر از این است. فقط این طور نیست (اگر به قیاس پایبند باشیم) من و شما در مورد رنگ ماشین باهم موافق نیستیم، بلکه جایی که من پنجره را می‌بینم، شما آینه می‌بینید، جایی که شما لاستیک می‌بینید، من سنگ می‌بینم. ما حتی در مورد ساختار شیء نیز باورهای متفاوتی داریم.

پیشنهاد هیک این است که ما باید ادعاهای خود را در مورد شیء را، نه به عنوان بیان‌کننده ویژگی‌های متناقض بلکه به عنوان ویژگی‌های متضاد درک کنیم. چیزی که شیء را مشخص می‌کند این است که هیچ یک از ویژگی‌های ماهوی که من و شما معتقدیم که دارد را، ندارد، بلکه دارای ویژگی‌های دیگری دارد که هیچ یک از ما درباره آن‌ها چیزی نمی‌دانیم. بنابراین ادعاهای ما متقابلاً انحرافی ندارند و از این جهت با یکدیگر منافاتی ندارند. پیشنهاد دوم او این است که ما دیگر نباید در مورد ماشین صحبت کنیم (در مورد وجود بالفعل دیگری، نباید در مورد خدا، برهنه یا تائو صحبت کنیم) بلکه در مورد «امر حقیقی» صحبت کنیم. حقیقی است زیرا من و شما موافقیم که، این موضوع است که باعث تجارب ما می‌شود.

اما چگونه می‌توانیم بدانیم یا عقلاً این حق را داشته باشیم که، باور کنیم آنچه در ابتدا ماشین می‌نامیم (و اکنون آن را واقعی می‌نامیم) یک ماشین است یا اصلاً ربطی به ماشین دارد، می‌توانید به یک اندازه هم با یک درخت، یک کوه، یک پوستر یا یک خانه همین کار را انجام دهید. از کجا می‌توانیم بدانیم، که به یک شی ربط دارد؟ ممکن است اشیاء زیادی باشند. واقعیت فی‌نفسه می‌تواند هر چیزی باشد (حداقل دارای خاصیت دیگری غیر از آن چیزی باشد که من و شما ادعا می‌کنیم مشخص می‌کنیم، یا بر اساس تفسیری جایگزین اصلاً خاصیت ماهوی نداشته باشد). این یک X ناشناخته و غیرقابل شناسایی است.

اکنون دوباره به دین بازگردیم. اگر، آن طور که هیک اذعان می‌کند، پذیرش دیدگاه «کثرت‌ها به یک اندازه درست هستند» (کثرت‌گرایی) مستلزم این باشد که «نمی‌توان گفت حقیقت یک یا چند، شخص یا چیز، خودآگاه یا ناخودآگاه، هدفمند یا غیر هدفمند، جوهر یا فرآیند، خیر یا شر، دوست داشتن یا نفرت است» و از آنجایی که این خصوصیات متقابل انحصاری هستند اما کامل نیستند، چرا من به عنوان یک مسیحی یا بگویم شما به عنوان یک مسلمان باید معتقد باشید که این X، چیزی که هیک آن را واقعی می‌نامد، اصلاً با ادیان ما ربطی دارد؟<sup>(۱۳)</sup> مسیحیان و مسلمانان چگونه می‌توانند عقلاً این حق را داشته باشند که به‌جای بیان تجربیات خود از هنر، غذا، فوتبال، تعطیلات یا رانندگی با اتومبیل، باور کنند که تجربیات آن‌ها از خدا به عنوان امری شخصی، عادل و دلسوز ربط خاصی به این X دارد؟ این مسئله پوچی است.

شاید کسی اعتراض کند و بگوید آنچه مهم است بعد از این همه دگرگونی‌ها، نه تجربیات و باورهای آن‌ها، بلکه این است که ادیان بزرگ جهانی، آن را در زندگی مردم ایجاد می‌کنند. این ادیان روندی از دگرگونی را آغاز می‌کنند که در آن مردم از خودخواهی و خودمحوری به زندگی‌ای می‌روند که با عشق و شفقت مشخص

می‌شود. به همین دلیل ما باید از آن‌ها نیز انتظار داشته باشیم که مسیرهای به یک اندازه موفق برای رستگاری را ارائه دهند. در اینجا یک مشکل دوباره اما به شکلی دیگر به ما سر می‌زند. چرا باید باور کنیم که مسیرهای رسیدن به واقعیت ربطی به خود فی‌نفسه، عشق و شفقت دارد؟ اگر نمی‌توان گفت که واقعیت یک یا چند، شخص یا چیز، خود آگاه یا ناخود آگاه، هدفمند یا غیرهدف، جوهر یا فرآیند، خیر یا شر، دوست داشتن یا نفرت است، پس چرا باید باور کنیم که آن واقعیت به‌خوبی و نه به بدی مرتبط است؟ پاسخ این است که بیش از شر به خیر وصل نیست، زیرا به هیچ وجه به چیزی که ما تصویری از آن داریم، متصل نیست. بنابراین نتیجه همچنان یکسان خواهد بود، یعنی پذیرش فرضیه کثرت‌گرایی هیک مستلزم این است که غایت دینی از محتوا تهی می‌شود و رابطه آن با زندگی خوب فرسوده می‌شود. این به ما دلیل خوبی می‌دهد تا دیدگاه «بسیاری را که به یک اندازه درست هستند»، حداقل در نسخه هیکی آن نپذیریم، موضوعی که بیشتر مورد توجه است، این است که برای فیلسوفان دین، الهی‌دانان یا معتقدان دینی که کثرت‌گرایی هیک را پذیرفته‌اند یا از آن حمایت کرده‌اند، دلیل خوبی برای جستجوی جایگزین می‌دهد. آیا در این صورت می‌توان یک موضع عقب‌نشینی برای کثرت‌گرایان تدوین کرد؟ من معتقدم که این طور است و همچنین ادعا خواهم کرد که می‌تواند از مسئله پوچی جلوگیری کند.

● دیدگاه «برخی به یک اندازه درست هستند»

به یک معنا بدیهی است که دین‌داران می‌توانند به شیوه‌های مختلف به محتوای ادیان دیگر پاسخ دهند، اما این امری است که به نظر می‌رسد در بحث انحصار‌گرایی، شمول‌گرایی و تکثر‌گرایی در فلسفه دین یا کلام، فراموش شده است. موضوع ایده هیک و سایر کثرت‌گرایان این است که ما باید باور کنیم که همه ادیان بزرگ جهان در دستیابی به حقیقت و ارائه راهی به سوی رستگاری به یک اندازه موفق هستند.<sup>(۱۳)</sup>

اما چرا باور نکنیم که برخی و نه همه این ادیان بزرگ جهانی از نظر معرفتی و نجات شناختی به یک اندازه موفق هستند؟

فرض کنید شما مسلمان هستید، در این صورت، بخشی از سنت شما این است که معتقد باشید یهودیان و مسیحیان نیز «اهل کتاب» هستند. آن‌ها متون مقدس وحی شده خود را دارند و خدای حقیقی را می‌پرستند. آن‌ها از این نظر به گونه‌ای ممتاز هستند که برای مثال بودائی‌ها و هندوها به نظر نمی‌رسد. در قرآن می‌خوانیم: «مؤمنان، یهود، نصارا و صابئیان، هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار شایسته انجام دهد، نزد پروردگارش پاداش خواهد یافت. هیچ ترس و پشیمانی ندارند» (سوره ۲: ۶۲). محمد اسد (Muhammad Asad) در تفسیر این سوره در ترجمه سوئدی قرآن می‌نویسد که در اینجا فقط سه شرط برای رستگاری ذکر شده است: ایمان واقعی به خدا، ایمان به روز قیامت و زندگی صالح.<sup>(۱۴)</sup> محمود آیدین (Mahmud Aydin) موافق است و شرط مقبولیت خداوند را «ایمان به خدا و آخرت و عمل صالح» می‌داند.<sup>(۱۵)</sup> نتیجه او این است که «قرآن همه مردم را به پیروی از «دین ابراهیمی» دعوت می‌کند که جوهره آن نفی هرگونه بت‌پرستی و اطاعت از اراده پروردگار جهانیان با تسلیم شدن در برابر اوست.<sup>(۱۶)</sup> به گفته یاگی (Sane M. Yagi) و رشید (A. R. Rasheed) «آیات متعددی [مانند سوره ۲: ۶۲] در قرآن وجود دارد که رستگاری را به صراحت با عبارات غیر انحصاری تعریف می‌کند و آن را به یهودیان و مسیحیان تعمیم می‌دهد.<sup>(۱۷)</sup> اما مثلاً در مورد مشرکان، چنین فهمی در قرآن یافت نمی‌شود، زیرا شرک کردن برای خدا گناه بزرگی است (سوره ۴: ۱۱۶).

بنابراین برای مسلمانان کاملاً ممکن است که باور کنند که مسیحیت، اسلام و یهودیت به یک اندازه، حداقل به این معنا که همگی یک مسیر معتبر برای رستگاری ارائه می‌دهند، حق دارند، در حالی که این موضوع را در مورد بزرگان ادیان جهانی

دیگر انکار می‌کنند. این امر نه تنها ممکن است، بلکه حتی بسیار بیشتر از کثرت‌گرایی هیک با کتاب مقدس آن‌ها مطابقت دارد.

این موضع؛ دیدگاه «برخی به یک اندازه درست هستند»؛ می‌تواند به ادعاهای مربوط به حقیقت نیز تعمیم یابد. در این صورت می‌توان ادعا کرد که مسیحیت و یهودیت در مجموع به اندازه اسلام دارای عقاید حقیقی هستند. هیچ‌یک از این سه دین جهانی از نظر معرفتی بهتر از بقیه نیستند. اگرچه همه آن‌ها در این زمینه بهتر از بقیه ادیان بزرگ جهان عمل می‌کنند.

البته یک ایراد احتمالی این است که من منابع اسلامی خود را به اشتباه تفسیر کرده‌ام، حداقل وقتی نوبت به دومین نکته در مورد موفقیت شناختی برابر می‌رسد. از نقل قول‌ها کاملاً واضح به نظر می‌رسد که آیدین، یاگی و رشید معتقدند که نه تنها اسلام، بلکه ادیان کتاب، یهودیت و مسیحیت نیز راهی معتبر برای رستگاری فراهم می‌کنند. با این حال، رستگاری نجات‌بخش و موفقیت شناختی دو چیز متفاوت هستند، و تردید وجود دارد که آن‌ها دومی را نیز بپذیرند. این امر ممکن است درست باشد، اما با توجه به متونی که من به آن‌ها اشاره کردم، تعیین درستی آن دشوار است. با این حال، این موضوع غیر از این است، زیرا تمام آنچه در اینجا می‌گویم این است که می‌توان دیدگاه «برخی از افراد به یک اندازه درست هستند» را به گونه‌ای گسترش داد که شامل موفقیت شناختی نیز شود و این احتمال وجود دارد که مسلمانان این دیدگاه را به جای رویکرد کثرت‌گرایی بپذیرند.

بنابراین دیدگاه «برخی از افراد به یک اندازه درست هستند» باید از دیدگاه تکثرت‌گرایی هیک متمایز شود. البته طرفداران هر دین دیگری نیز می‌توانند از آن دفاع کنند، اما شیوه بیان و توجیه دیدگاه احتمالاً متفاوت خواهد بود. ما یک جایگزین گم شده را شناسایی کرده‌ایم، به این معنی که می‌توانیم در نتیجه رویارویی با سایر ادیان نیز انتخاب کنیم:

(۸) همچنان به دین خود پایبند باشیم و معتقد باشیم که برخی از ادیان بزرگ جهان به یک اندازه درست هستند (بعضی از آن‌ها به یک اندازه درست هستند).

آیا دیدگاه «بعضی‌ها به یک اندازه درست هستند» می‌تواند با مسئله پوچی بهتر از دیدگاه «همه به یک اندازه درست هستند» برخورد کند؟ فکر می‌کنم پاسخ «بله» است و دلیلش هم همین است. به گفته هیک، آنچه واقعیت را فی‌نفسه مشخص می‌کند این است که هیچ‌یک از ویژگی‌های متفاوتی را که طرفداران ادیان بزرگ جهان معتقدند که دارد، ندارد. نه یک و نه چند، شخص و چیز، خودآگاه و ناخودآگاه، هدفمند و غیر هدفمند، جوهر و استمرار، خیر و شر، محبت و نفرت، عادل و ناعادل است، اما با برخی ویژگی‌های دیگر مشخص می‌شود که، ویژگی‌هایی برای انسان کاملاً ناشناخته است و مفهوم‌سازی آن‌ها غیرممکن است؛ به عبارت دیگر، چیزی که مسئله پوچی را ایجاد می‌کند این است که واقعیت توسط افراد مذهبی به شیوه‌های کاملاً متفاوتی تجربه می‌شود. این به همراه این ایده که جسم هیچ‌یک از این ویژگی‌ها را ندارد اما با برخی از ویژگی‌های ناشناخته دیگر مشخص می‌شود، مسئله پوچی را ایجاد می‌کند. واقعیت بی‌محتوا می‌شود و نمی‌توان ارتباط منطقی آن را بازنگی خوب حفظ کرد.

اما درک یک مسیحی و مسلمان از خدا چندان متفاوت نیست. بسیاری از مسیحیان و مسلمانان موافق هستند که خدایی وجود دارد و این خدا قدرتمند اما عادل و مهربان است. بنابراین به نظر می‌رسد برای اینکه بتوانیم باورهای دینی متناقض را مدیریت کنیم، نیازی به تمایز بین یک واقعیت پدیداری و یک واقعیت اسمی نیست. در عوض، طرفداران دیدگاه «برخی به یک اندازه درست هستند» می‌توانند ادعا کنند که در مواردی که مسیحیت و اسلام با یکدیگر در تضاد هستند، منطقی است که باور کنیم گاهی هیچ‌یک از ادیان درست نیستند، گاهی یکی از آن‌ها درست است و گاهی اوقات یکی دیگر درست است، اما به‌طور کلی آن‌ها در



دستیابی به حقیقت به یک اندازه موفق هستند. آن‌ها همچنین معتقدند که تا آنجا که بودیسم، هندوئیسم یا هر دین بزرگ جهانی دیگری ادعا می‌کند که خدا یک نفر نیست، بلکه بسیار است، نه یک شخص بلکه یک چیز است، نه خودآگاه بلکه ناخودآگاه، نه هدفمند، بلکه غیر هدفمند، نه خیر بلکه شر، نه دوست داشتنی بلکه تفرانگیز، نه عادل بلکه ناعادل است، اشتباه می‌کنند یا احتمالاً اشتباه می‌کنند.

مدافعان دیدگاه «برخی به یک اندازه درست هستند» می‌توانند، درست مانند هیک، به الهیات سلبی که بخشی از سنت‌های دینی آن‌هاست رجوع کنند اما تفسیری کمتر افراطی از آن ارائه کنند. هیک ادعا می‌کند که الهیات سلبی از این ایده پشتیبانی می‌کند که واقعیت به گونه‌ای است که ما نمی‌توانیم چیزی در مورد آن بگوییم. ماهیت آن در اندیشه و زبان انسان قابل درک نیست.<sup>(۱۸)</sup> اما آن‌ها می‌توانند در این زمینه موضع معتدل‌تری داشته باشند که خدا از تصورات ما فراتر می‌رود، به این معنا که افکار ما در مورد خدا به‌طور کامل نمی‌تواند خدا را درک کند. خدا بالاتر از عقل است و بنابراین چیزهایی در مورد خدا وجود دارد که ما نمی‌دانیم یا حتی نمی‌توانیم بدانیم. همچنین به این معنی است که برخی از چیزهایی که ما معتقدیم که می‌دانیم یا حداقل به‌طور معقولانه حق داریم درباره خدا باور کنیم، می‌توانند اشتباه باشند یا تا حدی درست باشند. اما تصور نمی‌شود که خدا یک راز کامل باشد. خداوند از طریق آیات (مانند انجیل یا قرآن) چیزهایی را در مورد خود نازل کرده است. ما رهنمودهای اخلاقی و علمی در مورد اینکه خدا کیست دریافت کرده‌ایم تا بتوانیم به شیوه‌ای صحیح خدا را اطاعت، بندگی و عبادت کنیم. قرآن بیان می‌کند که خداوند در قدرت مطلق خود در همه جا حاضر است و به هر موجودی «نزدیک»<sup>۱</sup> است (سوره ۵۰: ۳۴، ۵۰: ۱۶). خداوند مهربان، ابدی، عادل،

مقدس، آمرزنده و بی‌همتا است (سوره ۵:۹۸، ۵۹:۲۳). خداوند قیوم<sup>۱</sup>، تغییرناپذیر، نگه‌دارنده جهان، پروردگار عالم و عمل او فرمانروایی است. بسیاری از مسیحیان نیز ادعا می‌کنند که همه این صفات مشخصه خداوند هستند.

در عین حال، بسیاری از مسیحیان احتمالاً نسبت به برخی از اندیشه‌های قرآن ابراز تردید می‌کنند، اینکه خداوند «هر که را بخواهد در گمراهی رها می‌کند» (سوره ۱۳:۲۷) و نیکوکاران و بدکاران را فریب می‌دهد. (سوره ۱۴:۴)؛ کسی که مسئول جهل مردم (سوره ۶:۳۵)، بت‌پرستی (سوره ۱۶:۳۵-۳۶) و کفر (سوره ۱۰:۹۹) است. یکی از نودونه اسم زیبای خداوند، فریبنده یا گمراه‌کننده (المضل) است. از سوی دیگر، مسلمانان ممکن است این ایده را زیر سؤال ببرند که انسان‌ها به شکل خدا آفریده شده‌اند، زیرا در این صورت چیزی از خدا در کنار او وجود خواهد داشت، این ایده که انسان‌ها دارای طبیعت سقوط کرده هستند و اینکه آن‌ها قرار است در معرض نوعی گناه نخستین قرار گیرند که فطرت آن‌ها را فاسد می‌کند.

طرفداران دیدگاه «برخی به یک اندازه درست هستند» می‌توانند این دیدگاه‌های متفاوت از خدا و انسان‌ها را بهتر از دیدگاه کثرت‌گرایانی مانند دیدگاه جان هیک جدی بگیرند. آن‌ها مجبور نیستند این تفاوت‌ها را انکار کنند یا سعی کنند آن‌ها را توضیح دهند (مثلاً با اضافه کردن تمایز بین یک واقعیت پدیداری و یک واقعیت اسمی). طرفداران دیدگاه «برخی به یک اندازه درست هستند» می‌توانند معتقد باشند که برخی از باورهای دینی آن‌ها به حقیقت نزدیک‌تر از برخی از باورهایی است که در دین دیگری یافت می‌شود. آنچه آن‌ها باید ادعا کنند، اگر بخواهند از تبدیل شدن دیدگاهشان به دیدگاه «برخی به یک اندازه درست هستند» یا دیدگاه شمول‌گرایی اجتناب کنند، این است که اگرچه مذهب آن‌ها در برخی مسائل ممکن است

نسبت به دین دیگری به حقیقت نزدیک‌تر باشد، اما هر دو از نظر معرفتی به یک اندازه موفق هستند، یعنی در کل هر دو به یک اندازه باورهای واقعی را ارائه می‌دهند.

در این مقاله من جایگزینی برای کثرت‌گرایی شناسایی کرده‌ام که در بحث‌های معاصر در فلسفه دین و الهیات نادیده گرفته شده است. بر اساس دیدگاه «برخی به یک اندازه درست هستند»، برخی از ادیان بزرگ جهان، اما نه همه، به یک اندازه درست هستند و در دستیابی حقیقت و ارائه راهی برای رستگاری به یک اندازه موفق هستند. این جایگزین با یک دشواری کثرت‌گرایی یا حداقل دیدگاه کثرت‌گرایی هیک، یعنی مسئله پوچی مواجه نیست. بنابراین، حداقل برای بسیاری از مسلمانان، بلکه احتمالاً برای بسیاری از مسیحیان و یهودیان نیز منطقی‌تر است که به جای پذیرش کثرت‌گرایی، از آن دیدگاه استقبال کنند. اینکه آیا باید بر دیدگاه انحصارگرایی و شمول‌گرایی نیز ترجیح داده شود، موضوعی است که من در این مقاله به آن نپرداخته‌ام.<sup>(۱۹)</sup>

### پاورقی‌ها به زبان اصلی هم ذکر شده‌اند:

1- European Journal for Philosophy of Religion 2 (2009), pp. 21-35

مجله اروپایی فلسفه دین ۲ (۲۰۰۹)، ص ۲۱-۳۵

2- Although I probably did not convince Peter Byrne, I would like to express my thanks to him for his critical and constructive comments on the essay. I gratefully acknowledge financial support from Riksbankens Jubileumsfond which made the writing of this essay possible.

اگرچه احتمالاً پیتر برن را متقاعد نکردم، اما می‌خواهم از او به خاطر نظرات انتقادی و سازنده‌اش در مورد مقاله تشکر کنم. من از حمایت مالی که Riksbankens Jubileumsfond نگارش این مقاله را ممکن ساخته است، سپاسگزارم.

3- John Hick, "Religious Pluralism," Philip L. Quinn and Charles Taliaferro, eds., A Companion to the Philosophy of Religion, Oxford: Blackwell, 1997.

جان هیک، «کثرت‌گرایی مذهبی»، فیلیپ ال. کوئین و چارلز تالیافرو، ویرایش‌ها، همراهی با فلسفه دین، آکسفورد: بلک‌ول، ۱۹۹۷.

4- John Hick, *The Fifth Dimension: An Exploration of the Spiritual Realm*, Oxford: Oxford University Press, 1999, p. 77.

جان هیک، بعد پنجم: کاوش در قلمرو معنوی، آکسفورد: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۹۹، ص.

5- Gary E. Kessler, ed. *Philosophy of Religion*, Belmont, CA. Wadsworth, 1999, p. 529.

گری ای. کسلر، ویرایش. فلسفه دین، بلمونت، کالیفرنیا. Wadsworth، ۱۹۹۹، ص. ۵۲۹.

6- Paul J. Griffith, *Problems of Religious Diversity*, Oxford: Blackwell, 2001, p. 14

پل جی. گریفیث، مشکلات تنوع مذهبی، آکسفورد: بلک‌ول، ۲۰۰۱، ص.

7- Anthony F. C. Wallace, *Religion: An Anthropological View*, New York: Random House, 1966, p. 3.

آنتونی اف سی والاس، دین: دیدگاه انسان‌شناختی، نیویورک: رندوم هاوس، ۱۹۶۶، ص.

8- John Hick, *An Interpretation of Religion*, Yale: Yale University Press, 1989, p. 240.

جان هیک، تفسیری از دین، ییل: انتشارات دانشگاه ییل، ۱۹۸۹، ص. ۲۴۰.

9- This parallel also shows that the naturalistic alternative, in a similar way to the conversion alternative, actually is a version of either alternative 3 or 4, it is just that "the court of the game" has, so to speak, been expanded. You can see this if in the scheme you replace the word "religion" with "worldview."

این امر موازی هم‌چنین نشان می‌دهد که جایگزین طبیعت‌گرایانه، به روشی مشابه با جایگزین تبدیل، در واقع نسخه‌ای از جایگزین ۳ یا ۴ است، فقط به این دلیل است که «زمین‌بازی»، به اصطلاح، گسترش یافته است. اگر در این طرح کلمه «دین» را با «جهان‌بینی» جایگزین کنید، می‌توانید این را ببینید.

10- An analogy might explain the difference between the two: one might have found a medicine that works, that cures people from a disease without one actually knowing much at all about the disease (that would be the equivalence of soteriological success), or one might know many true things about the disease but still lack a medicine that cures people (cognitive success), or one might of course have been successful in both of these regards.

یک قیاس ممکن است تفاوت بین این دو را توضیح دهد: ممکن است کسی دارویی پیدا کرده باشد که کار می‌کند، که افراد را از یک بیماری معالجه می‌کند بدون اینکه در واقع چیز زیادی در مورد بیماری بدانند (این معادل موفقیت سوتریولوژیکی است) یا ممکن است بدانند. بسیاری از

چیزهای واقعی در مورد این بیماری وجود دارد، اما هنوز دارویی برای درمان افراد وجود ندارد (موفقیت شناختی)، یا البته ممکن است در هر دوی این موارد موفق بوده باشد.

11- Hick, *An Interpretation of Religion*, p. 14.

هیک، تفسیری از دین، ص. ۱۴.

12- It has been developed in slightly different ways by, for instance, Keith Yandel, *Philosophy of Religion*, London: Routledge, 1999, pp. 65-79, Philip L. Quinn, "*Towards Thinner Theologies*", Philip L. Quinn and Kevin Meeker, eds., *The Philosophical Challenge of Religious Diversity*, Oxford: Oxford University Press, 2000, pp. 226-242, and Alvin Plantinga, *Warranted Christian Belief*, Oxford: Oxford University Press, 2000, pp. 43-63.

برای مثال، کیت یاندل، فلسفه دین، لندن: روتلج، ۱۹۹۹، صفحات ۶۵-۷۹، فیلیپ ال کوین، "*Towards Thinner Theologies*"، فیلیپ ال. کوین و کوین میکر، به روش‌های متفاوتی توسعه یافته است.، ویرایش‌ها، چالش فلسفی تنوع مذهبی، آکسفورد: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۰۰، صفحات ۲۲۶-۲۴۲، و آلوین پلانینگا، اعتقاد مسیحی تضمین شده، آکسفورد: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۰۰، صفحات ۴۳-۶۳.

13- Hick, *An Interpretation of Religion*, p. 350.

هیک، تفسیری از دین، ص. ۳۵۰.

14- See for instance Peter Byrne, *Prolegomena to Religious Pluralism*, London: MacMillan Press, 1995.

به‌عنوان مثال پیتر برن را ببینید، پیشگفتار پلورالیسم دینی، لندن: مک میلان چاپ، ۱۹۹۵.

15- *Koranens budskap*, Stockholm: Proprius förlag, 1998, p. 13 n. 50.

*Koranens budskap*: استکهلم، Proprius förlag، ص. ۱۳، ۱۹۹۸ an. 50.

16- Mahmut Aydin, "Is There Only One Way to God? A Muslim View," *Studies in Interreligious Dialogue*, 10 (2000), p. 152.

محمود آیدین، «آیا تنها یک راه به‌سوی خدا وجود دارد؟ دیدگاه مسلمان»، مطالعاتی در گفتگوی آیدان، ۱۰ (۲۰۰۰)، ص. ۱۵۲.

17- Aydin, "Is There Only One Way to God? A Muslim View," p. 153

آیدین، «آیا فقط یک راه به‌سوی خدا وجود دارد؟ دیدگاه مسلمان»، ص. ۱۵۳

18- Yagi, Sane M. and A.R. Rasheed, "Exclusivism in the Gospels and the Qur'an," *Studies in Interreligious Dialogue*, 7 (1997), p. 10

یاگی، صانع م و ع.ر. رشید، «انحصارگرایی در اناجیل و قرآن»، مطالعاتی در گفتگوی ادیان، ۷ (۱۹۹۷)، ص. ۱۰

19- John Hick, "Ineffability," *Religious Studies*, 36 (2000), pp. 35-46.

جان هیک، «غیر قابل توصیف»، مطالعات دینی، ۳۶ (۲۰۰۰)، ص ۳۵-۴۶.

20- Some of my ideas about exclusivism can be found in "Exclusivism, Tolerance and Interreligious Dialogue," *Studies in Interreligious Dialogue*, 16 (2006), pp. 100-114.

برخی از ایده‌های من در مورد انحصارگرایی را می‌توان در "انحصارگرایی، تساهل و گفتگوی بین ادیان"، مطالعات در گفتگوی بین ادیان، ۱۶ (۲۰۰۶)، صفحات ۱۰۰-۱۱۴ یافت.